عدالت مهدوي استمرار عدالت نبوي و علوي

مسعود پور سيد آقايي

السلام علي القائم المنتظر و العدل المشتهر.1

فهو (المهدي) امام تقي مرضيٌ هاد مهدي، اول العدل و آخره.2

توضح به (المهدي) معاقد الحق و مجهول العدل.3

يملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و علواً.4

1ـ عدالت، گمشده آدمي در تمامي قرون و اعصار است و رسالت همة انبيا و اوليا.

عدالت گل واژهاي است كه در عصر دود و باروت، هنوز هم هر شنوندهاي را مسحور و هر بينندهاي را مبهوت ميكند.

عدالت، حقيقتي است كه همه انسان‌ها در زلال فطرت خود با آن آشنايند و بسياري جان خود را بر سر آن گذاشته‌اند.

2ـ عدالت در دو عرصه نظري و عملي نيازمند پژوهش و بررسي جدي است. در عرصه نظري از ماهيت،5 مباني، ابعاد، شاخصها، آثار، موانع، راهكارها و ... بايد گفت و گو كرد و در بعد عملي، بايد به شيوه‌هاي اجرا و نمونهها و مصاديق آن پرداخت، همان كه امروزه به شهادت آمار و ارقام و آنچه خود شاهد آنيم سخت به آن محتاجيم.6

( معاون اجتماعي وزير كشور گفت: براساس مطالعه انجام شده در سطح ملي، احساس بي‌عدالتي نزد 63 در صد افراد جامعه وجود دارد و 84 درصد افراد در سطحي بالا معتقدند كه در جامعه ما ثروتمندان هر روز ثروتمندتر و فقرا هر روز فقيرتر مي‌شوند.7

( آيا مي‌دانيد، بسياري از دختران و زنان آنچناني كه در خيابان‌هاي بالاي شهر پرسه مي‌زنند و مشتري مي‌جويند، وقتي شب به نيمه مي‌رسد، راهي محله‌هاي فقيرنشين جنوب شهر مي‌شوند و بر خلاف آنچه ظاهرشان نشان مي‌دهد، به اتاق محقري از يك خانه قديمي كه بقيه اتاق‌هاي آن در اجاره خانواده‌هاي مستمند ديگري نظير آنهاست، باز مي‌گردند؟

در يك گزارش مستند و تصويري كه اخيراً تهيه شده است، صحنه‌هاي دلخراش فراواني از اين دست را به وضوح مي‌توان ديد، از جمله...

... قصاب يكي از محله‌هاي شمال شهر كه حدوداً 50 ساله است، با كنجكاوي به شاگردش مي‌گويد: برو ببين اين خانم چه مي‌خواهد كه بيرون مغازه ايستاده و نمي‌رود؟ خانم ميان سال در حالي كه چهره خود را با گوشه چادرش پوشانده است، از توصيه پزشك به مصرف گوشت براي چهارفرزند كوچك و بي‌سرپرست خود خبر مي‌دهد و در مقابل آن... اگر هنوز اشك به چشم‌هايتان نيامده، خاك بر چشم خود بپاشيد... قصاب جوانمرد، به همسرش زنگ مي‌زند و از او مي‌خواهد همراه زن مستمند به خانه وي مراجعه كند تا ضمن كشف صحت و سقم ماجرا، در صورت واقعي بودن آنچه زن مستمند گفته است، براي او چاره‌اي بيانديشد... و ماجرا همان‌گونه بود كه زن مستمند گفته بود.

در فلان نقطه شمال شهر ـ آنگونه كه در روزنامه‌ها آگهي شده بود ـ فلان خانه هزار متري به قيمت 2 ميليارد تومان آماده فروش است. ترديد نكنيد كه اين خانه‌ها از راه دزدي، غارت اموال عمومي به دست آمده و چه بسيار خانواده‌ها كه در پي انباشت اين‌گونه ثروت‌ها به خاك سياه نشسته‌اند و...8

( غروب يكي از روزهاي گرم تابستان است. بر پيشاني شهر عطش زده، خسته و غبار گرفته در منطقه لواسان تهران جشني برپاست. هر چند دقيقه يك بار اتومبيل آخرين سيستمي مقابل يكي از باغ‌هاي مجلل اين منطقه توقف مي‌كند. دو نگهبان با لباس مخصوص درها را باز مي‌كنند و ضمن عرض ادب، راننده را به سمت پاركينگ اختصاصي هدايت مي‌كنند. پشت در آهني كه منقش به تصاويري از شاهنامه است، باغ - پارتي آقاي ((ميم)) با حضور ميهمانان رنگ و جلايي مي‌گيرد. سراسر خيابان‌هاي مشجر باغ دو هكتاري چراغاني شده است. بر سر ستون‌هاي سنگي منقش به تصاوير باستاني كه به فاصله 5 تا 7 متر از يكديگر در خيابان‌ها ساخته شده‌اند، سبدهاي بزرگ گل لبريز از گل‌هاي فانتزي فصل نظير لي‌ليوم، ليسين توسن، آلوستومريا و مگنوليا گذاشته‌اند. حد فاصل ستون‌ها، مشعل‌هايي با شعله‌هاي هميشه روشن قرار دارد. قالي‌هاي گسترده بر سنگفرش‌هاي منحصر به فرد راهنماي ميهمانان به سوي عمارت اصلي باغ، واقع در ميدان بزرگ و در حصار بيدهاي بلند مجنون و افراهاي سر به فلك كشيده است. ساختمان مرمرين در روشنايي چراغ‌هاي رنگارنگ، چون الماسي درشت مي‌درخشد اما لطافت و خنكاي فضاي باغ، ميزهاي غرق در گل و تزئينات خاص با ميوه‌هاي فصل كه لبريز از انواع نوشيدني، بستني و پيش غذاهاي مخصوص عصرانه است ميهمانان را پس از تعويض لباس به خود مي‌خواند. ميهماني تا پاسي از شب ادامه دارد. ميهمانان تا زمان سرو شام از استخرهاي بزرگ در چهارگوشه باغ استفاده مي‌كنند. قصه ميز شام هم خود شنيدني است.

چهار ميز عمود بر هم براي غذاهاي ايراني، يك ميز زاويه دار براي غذاهاي فرنگي و چهار ميز عمود بر هم براي نوشيدني، سالاد و دسر پس از غذا برپا مي‌شود. در چهار گوشه 4 منقل بزرگ براي پخت جوجه كباب گذاشته مي‌شود. فهرست غذاهاي سفارش داده شده شامل 36 نوع غذاي ايراني و 17 نوع غذاي خارجي، 12 نوع سالاد و 15 نوع دسر است.

وظيفه تزيين باغ، تهيه و سرو غذا و تأمين كادر پذيرايي كننده به عهده يكي از مؤسسات خدمات مجالس بزرگ در تهران بوده است. طي تماسي با يكي از شعبه‌هاي اين دفتر قيمت برخي از انواع غذاهاي سرو شده روي ميز غذاي اين ميهماني را به شرح زير مي‌پرسم:

بره درسته فري 65 هزار تومان، بوقلمون درسته 40 هزار تومان، ماهي سفيد دريايي 15 هزار تومان، ماهي شير درسته فري 35 هزار تومان، ماهي قزل‌آلا 14 هزار تومان، تاج گوشت 30 هزار تومان، شاه ميگو 35 هزار تومان، سيني ميگو 35 هزار تومان، جوجه پاچيني 15 هزار تومان.

پس از كمي جستجو در مي‌يابيم كه اين ميهماني كذايي به مناسبت موفقيت آقاي ((ميم)) در گرفتن مجوز تأسيس يك شركت بازرگاني در كشور كانادا برپا شده و حدود 24 ميليون تومان هزينه در بر داشته است.9

( رئيس سازمان بهزيستي تهران گفت: بدليل عدم برنامه ‌ريزي صحيح، با آمار 30 الي 50 درصدي بيكاراني مواجهيم كه نتيجه آن 11 ميليون فقير هستند و مشكل نان شب دارند.10

3 - به شهادت روايات و ادعية فراوان و برخي داستان‌هاي معتبر، مهدويت و عدالت قرين يكديگر و دو روي يك سكهاند. مهدي يعني عدالت و عدالت همه جانبه و فراگير يعني مهدي.

مهدي يعني حاكمي معصوم و عادل در پهنه گيتي؛ يعني آخرين پناه انسان در جهاني پر از ظلم؛ يعني تنها راه؛ يعني عنوان صحيفة عدالت:

ـ ياوي الي المهدي امّته كما تاوي النّحل الي يعسوبها و يسيطر العدل حتي يكون الناس علي مثل امرهم الاوّل، لايوقظ نائماً ولا يهريق دماً. 11

امت اسلامي به مهدي(عج) مهر مي‌ورزند و به سويش پناه مي‌برند، آن چنان‌كه زنبوران عسل به سوي ملكة خود پناه مي‌برند. عدالت را در پهنة گيتي مي‌گستراند و صفا و صميميّت صدر اسلام را به آنها باز مي‌گرداند. خفته‌اي را بيدار نمي‌كند (يعني كسي مزاحم آسايش كسي نمي‌شود) و خوني را [به ناحق] نمي‌ريزد.

ـ يفرّج الله بالمهدي عن الامّة، يملأ قلوب العباد عبادة و يسعهم عدله، به يمحق الله الكذب و يذهب الزّمان الكلب، و يخرج ذلّ الرق من اعناقكم.12

خداوند به وسيلة مهدي(عج) از امت رفع گرفتاري مي‌كند، دل‌هاي بندگان را با عبادت و اطاعت پر مي‌كند و عدالتش همه را فرا مي‌گيرد. خداوند به وسيلة او دروغ و دروغ‌گويي را نابود مي‌سازد، روح درندگي و ستيزه‌جويي را از بين مي‌برد و ذلّت بردگي را از گردن آنها بر‌مي‌دارد.

ـ هوالشّمس الطالعة من مغربها، يظهر عند الرّكن والمقام، فيطهّر الأرض و يضع ميزان العدل فلا يظلم أحدٌ أحداً. 13

او همان خورشيدي است كه از مغرب طلوع خواهد كرد، در ميان ركن و مقام ظاهر مي‌شود و ميزان عدالت را مي‌گسترد، ديگر كسي به كسي ستم نمي‌كند.

ـ يعطف الهوي علي الهدي إذا عطفوا الهدي علي الهوي، و يعطف الرّأي علي القرآن إذا عطفوا القرآن علي الرّأي، ويريهم كيف يكون عدل السّيرة، ويحيي ميّت الكتابِ والسّنّة. 14

هنگامي كه ديگران هواي نفس را بر هدايت مقدّم بدارند، او اميال نفساني را به هدايت بر مي‌گرداند؛ و هنگامي كه ديگران قرآن را با رأي خود تفسير كنند، او آرا و افكار را به قرآن باز گرداند. او به مردم نشان مي‌دهد كه چه نيكو مي‌توان به عدالت رفتار نمود. او تعاليم فراموش شدة قرآن و سنّت را زنده مي‌سازد.

ـ إذا قام مهديّنا أهل البيت، قسم بالسّويّة و عدل بالرّعيّة، فمن أطاعه فقد أطاع الله، و من عصاه فقد عصي الله. 15

چون مهدي ما اهل‌بيت قيام كند، مال را به طور مساوي تقسيم مي كند و عدالت را در ميان رعيت اجرا مي‌كند. هر كس از او اطاعت كند، از خدا اطاعت كرده است و هر كس او را نافرماني كند، خداي را نافرماني كرده است.

ـ يحكم بين أهل التوراة بالتوراة، و بين أهلِ الإنجيل بالإنجيل، و بين أهل الزّبور بالزّبور، و بين أهل القرآن بالقرآن و يجمع اليه أموال الدنيا من بطن الأرض و ظهرها، فيقول للناس: تعالوا الي ما قطعتم فيه الأرحام، و سفكتم فيه الدّم الحرام و ركبتم فيه ما حرّم الله عزوجلّ، فيعطي شيئاً لم يعطه احد كان قبله، و يملاء الارض قسطاً و عدلاً و نوراً، كما ملئت ظلماً و جوراً و شرّاً. 16

در ميان اهل تورات با تورات، در ميان اهل انجيل با انجيل، در ميان اهل زبور با زبور، و در ميان اهل قرآن با قرآن داوري مي‌كند. ثروت‌هاي روي زمين و گنج‌هاي درون آن از تمام نقاط جهان به سوي او گرد مي‌آيند. آنگاه خطاب به مردم مي‌فرمايد: بياييد، اين همان متاع دنياست كه براي آن با خويشاوندان قطع رحم كرديد، خون‌هاي حرام را ريختيد، به حريم گناهان وارد شده، مرتكب محرّمات الهي شديد، اين ثروت‌ها را كلان كلان در اختيار مردم قرار مي‌دهند كه چنين رقم‌هاي درشت در تاريخ بخشش‌هاي جهان بي‌سابقه خواهد بود. زمين را پر از عدل و داد و نور كند، آن‌چنان‌كه مملو از جور و ستم و شرّ شده باشد.

ـ أول ما يظهر القائم العدل ان ينادي مناديه: أن يسلّم صاحب النافلة لصاحب الفريضة الحجر الأسود والطّواف. 17

نخستين چيزي كه از عدالت قائم(عج) ظاهر مي‌شود، اين است كه منادي اعلام مي‌كند، آنان‌كه طواف مستحبي مي‌كنند، ((مطاف)) (محل طواف) و ((حجرالاسود)) را براي كساني‌كه طواف واجب مي‌كنند خالي كنند.

ـ يفرق المهدي أصحابه في جميع البلدان و يأمرهم بالعدل والاحسان و يجعلهم حكاماً في الأقاليم و يأمرهم بعمران المدن. 18

حضرت مهدي(عج) يارانش را در همة شهرها پراكنده مي‌كند و به آنها دستور مي‌دهد كه عدل و احسان را شيوة خود سازند و آنها را فرمانروايان كشورهاي جهان گرداند و به آنها فرمان مي‌دهد كه شهرها را آباد سازند.

ـ يحييها بالقائم(ع) فيعدل فيها، فيحيي الأرض بعد موتها بالظلم. 19

خداوند آن را به وسيلة قائم(عج) زنده مي‌كند، پس عدالت را در آن به اجرا در مي‌آورد و زمين را زنده مي‌سازد پس از آنكه به وسيلة ستم مرده باشد.

ـ إذا قام حكم بالعدل وارتفع في ايامه الجور و أمنت السّبل و أخرجت الأرض بركاتها وردّ كلّ حق الي أهله و لم يبق أهل دين حتّي يظهروا الإسلام و يعترفوا بالإيمان.20

مهدي چون قيام كند، به عدالت داوري مي‌كند و در زمان او ستم ريشه كن مي‌شود و راه‌ها امن مي‌گردد و زمين بركت‌هاي خود را ظاهر مي‌كند و هر حقّي به صاحب حق بر‌مي‌گردد و پيرو هيچ آييني نمي‌ماند، جز اينكه به اسلام مي‌گرود و به آن ايمان مي‌آورد.

( يكي از دانشمندان آرزوي زيارت حضرت بقيةالله ارواحنافداه را داشت و از عدم موفقيت خود، رنج مي‌برد. مدّت‌ها رياضت كشيد و آن‌چنان كه در ميان طلاب حوزة نجف مشهور است، شب‌هاي چهارشنبه به ((مسجد سهله)) مي‌رفت و به عبادت مي‌پرداخت، تا شايد توفيق ديدار آن محبوب عاشقان نصيبش گردد.

مدت‌ها كوشيد ولي به نتيجه نرسيد. سپس به علوم غريبه و اسرار حروف و اعداد متوسل شد. چلّه‌ها نشست و رياضت‌ها كشيد؛ امّا باز هم نتيجه‌اي نگرفت. ولي شب بيداري‌هاي فراوان و مناجات‌هاي سحرگاهان، صفاي باطني در او ايجاد كرده بود. گاهي نوري بر دلش مي‌تابيد و حقايقي را مي‌ديد و دقايقي را مي‌شنيد.

روزي در يكي از اين حالات معنوي به او گفته شد: ((ديدن امام زمان(ع) براي تو ممكن نيست، مگر آنكه به فلان شهر سفر كني.)) به عشق ديدار، رنج اين مسافرت توان فرسا را بر خود هموار كرد و پس از چند روز به آن شهر رسيد. در آنجا نيز چلّه گرفت و به رياضت مشغول شد. روز سي و هفتم و يا سي و هشتم به او گفتند: ((الان حضرت بقيةالله ارواحنافداه در بازار آهنگران، در مغازة پيرمرد قفل سازي نشسته‌اند، هم‌اكنون برخيز و به خدمت حضرت شرفياب شو!)) با اشتياق از جا برخاست. به دكان پيرمرد رفت. وقتي رسيد، ديد حضرت وليّ عصر (عج)، آنجا نشسته‌اند و با پيرمرد گرم گرفته‌اند و سخنان محبّت‌آميز مي‌گويند. همين كه سلام كرد، حضرت پاسخ فرمودند و اشاره به سكوت كردند.

در اين حال، ديد پيرزني ناتوان و قد خميده، عصا زنان آمد و با دست لرزان قفلي را نشان داد و گفت: اگر ممكن است براي رضاي خدا اين قفل را به مبلغ سه شاهي بخريد كه من به سه شاهي پول نياز دارم. پيرمرد قفل را گرفت و نگاه كرد و ديد بي‌عيب و سالم است، گفت: خواهرم! اين قفل دو عبّاسي (هشت شاهي) ارزش دارد، زيرا پول كليد آن، بيش از ده دينار نيست، شما اگر ده دينار (دو شاهي) به من بدهيد، من كليد اين قفل را مي‌سازم و ده شاهي، قيمت آن خواهد بود!

پيرزن گفت: نه، به آن نيازي ندارم، شما اين قفل را سه شاهي از من بخريد، شما را دعا مي‌كنم.

پيرمرد با كمال سادگي گفت: خواهرم! تو مسلماني، من هم كه مسلمانم، چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حقّ كسي را ضايع كنم؟ اين قفل اكنون هشت شاهي ارزش دارد، من اگر بخواهم منفعت ببرم، به هفت شاهي مي‌خرم، زيرا در معاملة دو عباسي، بيش از يك شاهي منفعت بردن، بي‌انصافي است. اگر مي‌خواهي بفروشي، من هفت شاهي مي‌خرم و باز تكرار مي‌كنم: قيمت واقعي آن دو عبّاسي است، چون من كاسب هستم و بايد نفعي ببرم، يك شاهي ارزان‌تر مي‌خرم!

شايد پيرزن باور نمي‌كرد كه اين مرد درست مي‌گويد. ناراحت شده بود و با خود مي‌گفت: من خودم مي‌گويم هيچ كس به اين مبلغ راضي نشده است، التماس كردم كه سه شاهي خريداري كنند و قبول نكردند؛ زيرا مقصود من با ده دينار (دو شاهي) انجام نمي‌گيرد و سه شاهي پول مورد احتياج من است.

پيرمرد هفت شاهي به آن زن داد و قفل را خريد؛ همين كه پيرزن رفت امام(ع) به من فرمودند: ((آقاي عزيز! ديدي و اين منظره را تماشا كردي؟! اين طور شويد تا ما به سراغ شما بياييم. چلّه نشيني لازم نيست، به جفر متوسّل شدن سودي ندارد. عمل سالم داشته باشيد و مسلمان باشيد تا من بتوانم با شما همكاري كنم! از همة اين شهر، من اين پيرمرد را انتخاب كرده‌ام، زيرا اين مرد، دين‌دار است و خدا را مي‌شناسد؛ اين هم امتحاني كه داد. از اول بازار، اين پيرزن عرض حاجت كرد و چون او را محتاج و نيازمند ديدند، همه در مقام آن بودند كه ارزان بخرند و هيچ كس حتّي سه شاهي نيز خريداري نكرد و اين پيرمرد به هفت شاهي خريد. هفته‌اي بر او نمي‌گذرد، مگر آنكه من به سراغ او مي‌آيم و از او دل‌جويي و احوال‌پرسي مي‌كنم.))21

4 - مهدويت استمرار حركت پيامبران و امامان و اهداف آن، همان اهداف انبيا و اولياي الهي است.

مهدي ادامه محمد(ص) و علي(ع) و فاطمه(ع) و حسين(ع)... و مهدويت استمرار نبوت و امامت است.

مهدي(ع) علي زمانه و حجت دوران است. در روايت است كه سيره مهدي(ع) همان سيرة محمد(ص) و علي(ع) است:

ـ يسير فيهم بسيرة رسول الله و يعمل بينهم بعمله.22

[مهدي(ع)] در ميان آنها به سيرة رسول خدا عمل ميكند و راه و روش او را انجام ميدهد.

ـ يسير بسيرة رسول الله و لا يعيش الا عيش امير المؤمنين.23

[مهدي(ع)] از سيرة جدش رسول خدا(ص) پيروي ميكند و شيوة زندگياش هم چون امير مومنان(ع) است.

ـ المهدي يقفوا اثري لا يخطيء.24

مهدي(ع) روش من (پيامبر) را دنبال ميكند و هرگز از روش من بيرون نميرود.

امام صادق(ع) در پاسخ به پرسش از سيره امام مهدي(ع) چنين فرمود:

يصنع ما صنع رسول الله(ص)، يهدم ماكان قبله، كما هدم رسول الله(ص) امر الجاهلية و يستأنف الاسلام جديداً.25

سيرة آن حضرت، سيرة رسول خداست؛ امور خرافي و سنتهاي جاهلي را منهدم مي‌كند و اسلام را به شكل نو و جديد عرضه ميكند.

ـ محمد بن مسلم از امام باقر(ع) چنين روايت ميكند:

حضرت قائم(ع) به همان سيرة رسول خدا(ص) عمل ميكند تا اسلام پيروز شود. پرسيدم سيرة رسول خدا چگونه بود؟

فرمود: آنچه در جاهليت بود باطل كرد و مردم را به عدالت دعوت نمود. حضرت قائم(ع) نيز آنچه در دورة صلح و زمان غيبت رايج بود باطل ميكند و آنها را به عدالت دعوت مينمايد.26

ـ اشبه الناس بي خلقاً و خلقاً.27

مهدي شبيه‌ترين افراد به من از جهت ظاهري و خُلق و خوي است.

ـ سنته سنتي يقيم الناس علي ملتي و شريعتي...28

شيوة او شيوه من است، مردم را بر دين و آيين من وا مي‌دارد.

ـ ان قائمنا اهل البيت اذا قام لبس ثياب علي(ع) و سار بسيرة علي(ع).29

قائم ما اهل بيت هنگامي كه قيام كند، همچون علي(ع) لباس خواهد پوشيد و به سيرة او عمل خواهد كرد.

ـ انّه متّبع لامبتدع و انّه معصومٌ في حكمه. 30

او تابع سنّت من است و هرگز بدعت‌گزار نيست. او در داوري‌هاي خود از لغزش و اشتباه مصون است.

ـ يعمل بسنّتي و يكون عطاؤه هنيئاً و ينزل بيت المقدس. 31

به سنّت من رفتار مي‌كند عطايايش گوارا است و در بيت‌المقدّس فرود مي‌آيد.

ـ يدعوا الناس الي كتاب الله و سنّة نبيّه والولاية لعليّ بن أبي‌طالب والبراءة من عدوّه.32

او مردم را به سوي كتاب خدا، سنّت پيامبر(ص)، ولايت علي بن ابي‌طالب(ع) و بيزاري از دشمنان او دعوت مي‌كند.

ـ أبطل رسول‌الله(ص) ما كان في الجاهلية، واستقبل الناس بالعدل و كذلك القائم.33

پيامبر اكرم(ص) نشانه‌هاي جاهليت را از بين برد و با عدالت در ميان مردم رفتار نمود، قائم(عج) نيز چنين خواهد كرد.

آنچه از عدالت امام مهدي(ع) و سيرة عادلانه آن حضرت گفتهاند، روايت است و آنچه از سيرة محمد(ص) و علي(ع) و ديگر امامان به دست ما رسيده است تحقق آن. بايد روايت را با درايت در آميخت و با نمونههاي محقق، ادعاها را فهم كرد و از تلاقي آنها نورٌ علي نور را به ارمغان آورد. ما به جاي بحث از ماهيت عدالت و مباني، اهداف، ابعاد، شاخصها، آثار و ... كه در جاي ديگر به آنها پرداخته‌ايم، در اينجا از نمودها و نمونههاي آن در سيرة رسول(ص) و علي(ع) سخن ميگوييم. و به جاي كنكاش در مباحث نظري و دعوا بر سر اين‌كه قرمه را با غين مينويسد يا قاف در جستجوي گوشتها و نمونههاي عملي آن هستيم. اين‌گونه بحث كردن، علاوه بر اينكه كاربردي است، دستمايه‌اي است براي فهم بهتر بحث‌هاي نظري.

عدالت نبوي

سيرة رسول اكرم(ص) بهترين سيره‌هاست؛ زيرا آن حضرت برترين ميزان و بالاترين معيار سنجش است و همه چيز را بايد با سيره و روش آن حضرت سنجيد. به بيان سفيان بن عيينه:34 ((ان رسول الله هو الميزان الاكبر و عليه تعرض الاشياء علي خلقه و سيرته و هديه، فما وافقها فهو الحق و ما خالفها فهو الباطل؛35 به درستي كه رسول خدا(ص) ميزان اكبر است و همه چيز را بايد با خلق و سيره و روش و راه و رسم او سنجيد و بدان عرضه نمود، كه اگر با آن موافق بود، حق است و چنانچه با آن مخالف بود، باطل است.))

اميرالمؤمنين(ع) در بيان مختصري، حضرتش را چنين معرفي مي‌كند:

سيرته القصد، و سنته الرشد و كلامه الفصل و حكمه العدل.36

سيره و مشي او ميانه‌روي و اعتدال بوده و سنتش رشد و گفتارش جداكننده و فرمان و حكمرواييش عدل.

پيامبر خود عدل مجسم و آيينة تمام نماي آن است و در جاي جاي حياتش، تأكيد فراواني بر عدالت دارد:

ـ العدل ميزان الله في الارض فمن اخذه قاده الي الجنّة و من تركه ساقه الي النار.37

عدل ميزان خدا در زمين است هر كس آن را دريابد او به بهشت رهبري مي‌كند و هر كس آن را رها نمايد به جهنم سوقش مي‌دهد.

ـ و اذا قلتم فاعدلوا.38

چون سخن گوييد پس به عدالت سخن گوييد.

ـ و امّا المنجيات فالعدل في‌الرضا والغضب.39

از عوامل رهايي انسان از هلاكت، عدالت در رضايت‌مندي و خشمناكي است.

ـ اذا حكمتم فاعدلوا.40

وقتي داوري مي‌كنيد بر عدل رفتار نماييد.

ـ العدل جُنة واقية و جنّة باقية.41

عدل سپر نگهدارنده و بهشت پايدار است.

ـ عدل ساعة خير من عبادة سنة قيام ليلها و صيام نهارها و جور ساعة في حكم اشدّ عندالله من معاصي ستين سنة.42

يك ساعت عدالت ورزيدن بهتر از عبادت يك‌ساله‌اي است كه شبهايش به قيام و روزهايش به روزه بگذرد و ساعتي جور در حكومت در نزد خداوند بدتر از گناهان شصت ساله است.

ـ ان الله تعالي يحبّ ان تعدلوا بين اولادكم حتي في القُبل.43

خداوند دوست دارد در ميان فرزندان خود عدالت بورزيد حتي در بوسيدن.

ـ ان شئتم انبأتكم عن الامارة (و ماهي) اوّلها ملامة و ثانيها ندامة و ثالثها عذاب يوم القيامة الاّ من عدل.44

اگر بخواهيد شما را از امارت و رهبري با خبر سازم؛ اولش ملامت است و دومش ندامت و سومش عذاب روز قيامت، مگر آنكس كه عدالت ورزد.

ـ احب الناس يوم القيامة و اقربهم الي الله مجلساً امام عادل و ان ابغض الناس الي الله و اشدّهم عذاباً امام جائر.45

محبوب‌ترين و نزديك‌ترين افراد در روز قيامت به خداوند، رهبر عادل و منفورترين و گرفتارترين افراد در نزد خداوند رهبر ظالم است.

رسول خدا(ص) در حجةالوداع در تساوي انسان‌ها چنين فرمود:

يا ايها الناس انّ ربكم واحد و ان اباكم واحد كلّكم من آدم و آدم من تراب... لافضل لعربي علي عجمي الّا بالتقوي.46

و در آغاز همين خطبه چنين مي‌گويد:

ايها الناس: الناس في الاسلام سواء، الناس طف الصاع.47

اي مردم، مردم در اسلام يكسان و مساوي هستند، مردم پيمانة برابرند [كسي را بر كسي زيادتي و افزوني نيست].

و در بيان ديگر مي‌فرمايد:

الناس كاسنان المشط.48

مردم چونان دانه‌هاي شانه با هم برابرند.

نمونه‌ها:

1ـ پس از فتح مكه، زني از قبيله بني مخزوم دزدي كرد. قريش در صدد برآمدند كه نزد پيامبر شفاعت كنند. گفتند: چه كسي در اين باره با رسول خدا(ص) سخن مي‌گويد؟ چون پيامبر را مي‌شناختند، گفتند: چه كسي جز اسامه كه مورد علاقه رسول خدا(ص) است جرأت اين كار را دارد؟ پس اسامه را شفيع قرار دادند و او درباره آن زن با پيامبر صحبت كرد. پيامبر سخت خشمناك شد تا جايي كه رنگ چهره‌اش برافروخته گرديد. به اسامه فرمود: ((آيا درباره حدي از حدود الهي شفاعت مي‌كني؟)) اسامه پشيمان شد و تقاضاي بخشش كرد. چون شب شد پيامبر برخاست و خطبه‌اي خواند و پس از حمد و ثناي الهي فرمود:

فانما هلك الذين من قبلكم انهم كانوا اذا سرق فيهم الشريف تركوه و اذا سرق فيهم الضعيف اقاموا عليه الحد و اني و الذي نفسي بيده لو ان فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت يدها.49

همانا پيشينيان شما هلاك شدند، زيرا اگر فردي بزرگ از ايشان دزدي مي‌كرد، رهايش مي‌كردند و اگر فردي ضعيف دزدي مي‌كرد، بر وي حد جاري مي‌كردند؛ سوگند به آن كه جانم به دست اوست، اگر فاطمه، دختر محمد، نيز دزدي كرده بود، دست او را مي‌بريدم.

آن‌گاه قانون را دربارة آن زن بني مخزوم اجرا كرد.

2 ـ از امام باقر(ع) روايت شده است كه فرمود: ((ام سلمه)) همسر پيامبر كنيزي داشت كه از اموال قبيله‌اي دزدي كرد. او را براي اجراي قانون نزد پيامبر آوردند. ((ام سلمه)) با آن حضرت سخن گفت و شفاعت كرد. پيامبر به وي فرمود:

يا ام سلمه، هذا حدّ من حدود الله عز و جل، لا يضيع.

اي ام سلمه، اين حدي از حدود خداوند است كه ضايع نمي‌گردد.

آن‌گاه دست آن كنيز را بريد. 50

3ـ در غزوة بدر، پس از آنكه سپاه اسلام بر سر چاه‌هاي بدر موضع گرفت، پيامبر به مرتب كردن صف‌ها مشغول شد. ((سواد بن غزيه)) جلوتر از صف ايستاده بود. پيامبر با چوبه تيري كه در دست داشت به شكم او زد و فرمود: ((اي سواد! در صف و رديف بايست!)) سواد گفت: ((اي رسول خدا، به دردم آوردي! تو را سوگند مي‌دهم به كسي كه تو را به حق و عدل برانگيخته است كه قصاص مرا بازدهي!)) پيامبر شكم خود را برهنه كرد و فرمود: ((قصاص كن!)) سواد پيامبر را در آغوش گرفت و بر سينه آن حضرت بوسه زد. پيامبر فرمود: ((چرا چنين كردي؟)) گفت: ((اي رسول خدا، اوضاع چنين است كه مي‌بيني و كاري اين‌گونه فرا رسيده است؛ ترسيدم كه كشته شوم، خواستم كه آخرين عهد من با شما چنين باشد كه شما را در آغوش گيرم.)) رسول خدا(ص) دربارة او دعا كرد.51برخي شبيه اين ماجرا را در آخرين روزهاي زندگي پيامبر نقل كرده‌اند.52

4 ـ امير مؤمنان(ع) در نامه‌اي به معاويه، دربارة عدالت پيامبر مي‌فرمايد:

و كان رسول الله ـ صلي الله عليه و آله ـ اذا احمر الباس و احجم الناس، قدم اهل بيته فوقي بهم اصحابه حر السيوف و الاسنه.53

رسول خدا(ص) چون كارزار سخت مي‌شد و مردم پاي پس مي‌نهادند، اهل بيت خود را پيشاپيش لشكر قرار مي‌داد و بدانان، يارانش را از سوزش نيزه‌ها و شمشيرها حفظ مي‌كرد.

5 ـ رسول خدا(ص) در وصاياي خود به ((ابن مسعود)) فرمود:

يا بن مسعود، انصف الناس من نفسك. 54

اي فرزند مسعود، از جانب حق با مردم به انصاف عمل كن.

6 - از خانه يكي از مسلمانان مدينه سرقتي شد، در اين مورد، دو نفر مورد تهمت قرار گرفتند؛ يكي مسلمان و ديگري يهودي؛ و هر دو را دستگير كردند و به محضر پيامبر آوردند.

ميان مسلمانان دلهره‌اي پيدا شد كه اگر ثابت شود مسلمان سرقت كرده، آبرويي براي ما در مدينه و نزد يهود باقي نمي‌ماند. خدمت پيامبر رسيدند و گفتند: آبروي مسلمانان در خطر است. سعي شود كه مسلمان تبرئه شود! اما پيامبر قضاوت به ناحق را براي اسلام و مكتب آبروريزي مي‌دانست. گفتند يهوديان تا كنون به ما ظلم‌ها كرده‌اند و بر فرض كه در اين مورد به يك يهودي ظلم شود، در برابر آن همه ظلم‌ها چيزي نيست! پيامبر فرمود: حساب قضاوت و عدالت از حساب ناراحتي‌هاي قبلي جداست.

سرانجام دو نفر متهم مورد بررسي پيامبر قرار گرفتند و بر خلاف ميل مسلمانان، يهودي تبرئه شد.55

7 - گروهي از كنار مجلس پيامبر مي‌گذشتند. افراد بي‌بضاعت و فقيري نظير عمار و بلال را در آن ديدند و با تعجب به پيامبر گفتند: آيا تو به همين افراد گمنام قناعت كرده‌اي، هر چه زودتر آنها را از كنار خود دور كن تا زمينه‌اي براي گرايش ما باشد!

صاحب تفسير ((المنار)) بعد از نقل ماجرا، چنين اضافه مي‌كند كه ((عمر)) كمي تمايل به اين پيشنهاد مستكبران قريش نشان داد و به پيامبر گفت براي آزمايش، مدتي اين افراد فقير را از خود طرد كنيد تا ببينيم آيا زمينه‌اي براي گرايش اين مستكبران پيدا مي‌شود يا نه؟ آيا آنها در پيشنهاد خود صداقت دارند يا نه؟

آيه نازل شد و به پيامبر هشدار داد كه:

(ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداوة و العشي يريدون وجهه...( 56

كساني را كه صبح و شام خدا را مي‌خوانند و جز ذات پاك او نظري ندارند از خود دور مكن.

سپس در پايان آيه مي‌فرمايد: اگر اين مؤمنان را از خود طرد كني از ظالمان خواهي‌بود.

8 ـ پيامبر هنگامي كه با مردم سخن مي‌گفت، نگاه‌هاي خود را عادلانه ميان اصحاب تقسيم مي‌كرد.57

9 - پيامبر گرامي اسلام با لباس معمولي ميان مردم رفت و آمد مي‌كرد؛ به طوري كه ‌گاهي يك فرد ناشناس كه وارد مسجد مي‌شد، او را نمي‌شناخت و پس از آنكه مدتي در قيافه‌ها نگاه مي‌كرد، آخر كار مي‌پرسيد: ((ايكم رسول الله؟ كدام يك از شما پيامبر هستيد؟)) و به هنگام نشستن با اصحاب، دايره وار مي‌نشست؛ به طوري كه بالا و پايين براي جلسه مطرح نبود. آري، اين همرنگي و سادگي و بي آلايشي از ويژگي‌هاي مكتب انبياست.

10 - عايشه يكي از همسران پيامبر(ص) مي‌گويد: پيامبر هيچ‌يك از زنان را بر ديگري ترجيح نمي‌داد و با همه با تساوي رفتار مي‌كرد،‌ هر روز به همه سر مي‌زد و احوال پرسي مي‌كرد. ولي خفتن در اطاق هريك نوبتي بود. اگر مي‌خواست نوبتي را جا به جا كند، از همسر مزبور اجازه مي‌گرفت. سپس عايشه مي‌گويد من شخصاً نوبت خود را به ديگري ندادم.

11ـ علي بن ابراهيم نقل مي‌كند: ((چون گنج قلعه خيبر به تصرف پيغمبر در آمد، زنان او مقداري از آن گنج‌ها را مطالبه نمودند؛ ولي پيغمبر فرمود: آنها را بين مسلمين تقسيم نموده‌ام. ايشان غضب كرده و گفتند: گمان مي‌كني اگر ما را طلاق بدهي، هم شأن ما از خويشان براي ما پيدا نخواهد شد؟ پس پيغمبر به فرمان الهي از همه كناره‌گيري كرد و پس از آنكه از عادت ماهانه پاك شدند، به موجب آيه 28 سورة احزاب، آنها را بين دنيا و خدا مخير نمود.

ام سلمه بلند شد، پيغمبر را در آغوش گرفت و بوسيد و گفت: من خدا و پيغمبر را اختيار نمودم. آن‌گاه بقيه نيز چنين كردند)).58

12ـ در هنگام تقسيم غنايم جنگ بدر، آنگاه كه سعدبن ابي وقاص به تقسيم بر اساس مساوات پيامبر(ص) اعتراض مي‌كند، آن حضرت جواب دندان

شكني به او مي‌دهد:

قال سعد بن ابي وقاص: يا رسول الله! اتعطي فارس القوم الذي يحميهم مثل ما تعطي الضعيف؟

فقال النبي(ص): ثكلتك امك وهل تنصرون الاّ بضعفائكم.59

سعد گفت: آيا سواران و فرماندهان و سرداران را با ضعيفان و افراد عادي برابر مي‌داني؟

پيامبر فرمود: مادرت برايت بگريد! آيا جز به وسيله ضعيفان پيروز شديد؟

13ـ انس بن مالك مي‌گويد:

((ده سال خدمت رسول(ص) كردم همة كارهاي من چنان نمي‌آمد كه منتهي و مراد رسول(ص) بودي. با وجود آن هرگز مرا از سر ضجرت كلمه‌اي نگفت و در كاري كه نكردم چرا نكردي.))60

14ـ عايشه گويد:

((رسول(ص) هرگز دست بر هيچ كس نزده است الاّ در كارزار كفّار)).61

15ـ آنگاه كه ضعفاي جامعه و پابرهنگان و محرومان، اطراف حضرتش را گرفته بودند و اشراف و بزرگان مكه بر طرد آنان اصرار مي‌ورزيدند و آنها از اين امر نگران بودند، پيامبر(ص) به آنها اين‌گونه نويد داد: ((معكم المحيا و معكم الممات؛ 62 در زندگاني و مرگ با شما خواهم بود)).

16ـ امام اميرالمؤمنين در مورد رسول خدا(ص) مي‌فرمايد:

فاني سمعت رسول الله(ص) يقول في غير موطن لن تقدّس امة لايؤخذ للضعيف فيها حقه من القوي غيرمتتعتعٍ.63

من بارها از رسول خدا(ص) اين سخن را شنيدم؛ ملتي كه حق ضعيفان را از زورمندان با صراحت و بدون لكنت زبان نگيرد، هرگز روي سعادت را نمي‌بيند.

عدالت علوي

((السلام عليك يا .... ميزان قسط الله.... و العدل الوفي... فانت عين غيبه و ميزان قسطه.))64

علي(ع) پيشواي حق‌طلبان و عدالت‌خواهان، پس از رسول خدا(ص) و برترين نمونه در اجراي عدالت است. تا آنجا كه او را شهيد راه عدالت ميدانند: ((قُتل عليٌّ في محراب عبادته لشدة عدله)).65 در انديشة امام علي(ع)، مقصد و هدف حكومت، برپايي حق و عدالت در ميان مردمان است. ابن عباس گويد: در ((ذي قار)) بر امير مؤمنان(ع) وارد شدم. آن حضرت مشغول پينه زدن كفش خود بود. چون مرا ديد، فرمود: ((قيمت اين كفش چند است؟)) گفتم بهايي ندارد. فرمود:

والله لهي احب الي من امرتكم، الا اقيم حقا او ادفع باطلا.66

به خدا سوگند اين كفش نزد من محبوبتر است از حكومت بر شما مگر آن كه حقي را بر پا دارم يا باطلي را دفع كنم.

اللهم انك تعلم انه لم يكن الذي كان منا منافسة في سلطان، و لا التماس شيء من فضول الحطام، و لكن لنرد المعالم من دينك، و نظهر الاصلاح في بلادك، فيامن المظلومون من عبادك، و تقام المعطلة من حدودك.

پروردگارا، تو ميداني آنچه ما انجام داديم، نه براي اين ‌بود كه ملك و سلطنتي به دست آوريم، و نه براي اينكه از متاع پست دنيا چيزي تهيه كنيم؛ بلكه به خاطر اين بود كه نشانههاي از بين رفتة دينت را باز گردانيم، و اصلاح را در شهرهايت آشكار سازيم، تا بندگان ستمديدهات در ايمني قرار گيرند و قوانين و مقرراتي كه به دست فراموشي سپرده شده، بار ديگر عملي گردد.

امير مؤمنان(ع) هدف تشكيل حكومت را در برپايي حق و عدل منحصر ميداند. مي‌فرمايد اين امر موجب برپا شدن نشانههاي دين و ظهور دينداري، اصلاح كارها، فراهم شدن امنيت و آسايش ستم‌ديدگان و عملي شدن قوانين الهي است.

اداره امور جز با برپا داشتن عدالت به سامان نميرسد و آنچه سبب قوام و بقاي حكومتها و دولتها ميشود، همين است. اين حقيقت به صورتهاي گوناگون در كلام نوراني پيشوايان عصمت و طهارت آمده است. از جمله از امير مؤمنان(ع) نقل شده است:

العدل نظام الامرة ؛ عدل نظام بخش حكومت است. 67

العدل قوام الرعية ؛ عدل نگهدارنده مردم است. 68

العدل حياة ؛ عدالت جان ماية زندگي است. 69

العدل سائسٌ عام ؛ عدالت قانوني همگاني و عمومي است. 70

العدل يضع الامور مواضعها ؛ عدل همه چيز را در جاي خود قرار مي‌دهد. 71

ما حصن الدول بمثل العدل ؛ هيچ چيز چون عدل، دولتها را محكم نداشته است.72

اعدل تدم لك القدرة ؛ دادگر باش، قدرت برايت پايدار ميماند. 73

في العدل الاقتداء بسنة الله و ثبات الدول ؛ اجراي عدالت، اقتدا به سنت خدا و سبب پابرجا بودن دولتهاست. 74

بالسيرة العادلة يقهر المنادي ؛ با سيرت عادله دشمنان مقهور مي‌شوند. 75

من عمل بالعدل حصّن الله ملكه،‌ اعدل تملك اعدل تحكم، لن تحصّن الدول بمثل استعمال العدل فيها، دولة العادل من الواجبات، ثبات الملك في العدل، الطاعة جنّة الرعية والعدل جنّة الدول، ثبات الدول باقامة سنن العدل، في العدل الاقتداء بسنّة الله و ثبات الدول، من عدل في سلطانه استغني عن اعوانه، العدل قوام البريّة، حسن العدل نظام البريّة، العدل اقوي اساسٍ، العدل افضل السياستين، كفي بالعدل سائساً، ملاك السياسة العدل، خير السياسات العدل، لارياسة كالعدل في السياسة، جمال السياسة العدل في الامرة والعفو مع القدرة، الرعية لايصلحها الاّ العدل، اجعل الدين كهفك والعدل سيفك تنج من كلّ سوء و تظفر علي كلّ عدوّ، قلوب الرعية خزائن راعيها، فما اودعها من عدل اوجور وجده، ما عمرت البلدان بمثل العدل، عدل السلطان خير من خصب الزمان، بالعدل تتضاعف البركات، من عدل تمكّن، من عدل في البلاد نشر الله عليه الرحمة، من عمل بالعدل في من دونه رزق العدل ممن فوقه، شيئان لايوزن ثوابهما: العفو والعدل، ليس ثواب عندالله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل.76

نمونه‌ها:

1ـ علي بن ابي رافع مي‌گويد: من خزانه دار بيت‌المال و كاتب علي بن ابي‌طالب بودم. روزي دختر امام، كسي را نزد من فرستاد و گردنبندي عاريه گرفت تا در روز عيد قربان از آن استفاده كند. وقتي اميرمؤمنان فهميد، مرا نزد خود خواست و با خشم و ناراحتي فرمود: آيا به مسلمانان خيانت مي‌كني؟ مبادا دوباره چنين كاري بكني، كه مجازات خواهي شد. سوگند مي‌خورم اگر دخترم گردنبند را بدون شرط امانت و ضمانت گرفته بود، دستش را به جرم دزدي قطع مي‌كردم و او نخستين زن هاشمي بود كه به اين جرم دستش قطع مي‌شد. چون اين موضوع به گوش دختر علي(ع) رسيد، به پدر گفت: اي اميرمؤمنان، من دختر شما و پارة تنتان هستم. چه كسي سزاوارتر از من به استفاده از آن گردنبند است؟ اميرمؤمنان فرمود: دختر علي بن ابي‌طالب، هواي نفس تو را از راه حق خارج نسازد! آيا همة زنان مهاجر در اين عيد، چنين زينتي دارند؟77

2ـ روزي فردي يهودي، بر ضد علي(ع) اقامة دعوا كرد و كار به محكمه كشيد و عمربن خطاب، علي بن ابي‌طالب را براي اقامة دليل به محكمه دعوت كرد. در آنجا، او علي(ع) را با كنية ابوالحسن خواند. حضرت از اين شيوة بيان و خطاب، رنگش متغير شد. پس از پايان محكمه، خليفه به علي گفت: گويا از اينكه با يك يهودي در محكمه حاضر شدي تا اقامة دليل كني، ناراحت شدي. حضرت فرمود:

كلا انما سائني انك كنيتني و لم تساو بيني و بين خصمي! و المسلم واليهودي أمام الحقّ سواء.78

هرگز! ناراحتي من از اين بود كه مرا با كنيه ياد كردي [و بر او ترجيح دادي] و ميان من و مدعي، مساوات را رعايت نكردي؛ حال آنكه در پيشگاه حق و عدالت و از نظر قانون، مسلمان و يهودي يكسانند.

3ـ روزي زره حضرت گم شد و به گفتة شعبي، حضرت زره خويش را در دست مردي نصراني ديد. او را براي اقامة دعوا نزد شريح قاضي برد. وقتي به محكمه رسيدند، شريح قصد داشت به احترام حضرت از جاي برخيزد؛ اما امام به او اشاره كرد كه در جاي خود بنشين و خود در كنار شريح نشست و به شريح گفت: اي شريح، اگر طرف دعواي من مسلمان بود، حتماً در كنار او مي‌نشستم؛ اما وي نصراني است و از پيامبر شنيدم كه هرگاه شما و نصراني در يك مسير قرار گرفتيد، به صورتي كه به آنان ستم نشود، بر آنها سخت بگيريد و كوچكشان بشماريد، همان‌طور كه خداوند آنان را كوچك شمرده است؛ پس فرمود: اين زره من است كه نه آن را فروخته‌ام و نه به كسي بخشيده‌ام. شريح به نصراني گفت: اميرمؤمنان چه مي‌گويد؟ نصراني گفت: اين زره از آن خود من است؛ ولي اميرمؤمنان را نيز دروغ‌گو نمي‌دانم. شريح به علي(ع) گفت: اي اميرمؤمنان، آيا براي ادعاي خويش دليل و شاهدي داري؟ حضرت فرمود: نه. پس شريح به نفع نصراني حكم كرد. پس از پايان داوري، نصراني و علي(ع) از محكمه بيرون آمدند و نصراني به آهستگي اندكي از محكمه دور شد؛ ولي بازگشت و گفت: من شهادت مي‌دهم كه اين نوع داوري، از احكام پيامبران است كه اميرمؤمنان همراه من، نزد قاضي حاضر شود و قاضي بر ضد او حكم صادر كند؛ پس شهادتين را بر زبان جاري كرد و مسلمان شد و گفت: اي اميرمؤمنان، به خدا سوگند، اين زره از آن تو است و من آن را هنگامي كه به جنگ صفين مي‌رفتي و از روي شترت به زمين افتاد، برداشتم. حضرت به او فرمود: چون مسلمان شدي، زره را به تو بخشيدم.79

4ـ از ديگر نمونه‌هاي عيني عدالت علي (ع) كه براي نخستين بار در تاريخ اسلام و در حكومت وي پديد آمد، تأسيس ((بيت‌القصص)) يا به تعبير امروزين ((صندوق شكايات)) بود. حضرت براي رسيدگي به مشكلات مردم و آگاهي از تظلمات جامعه و گسترش عدالت آن را پي‌افكند تا اگر فردي نخواست يا نتوانست به صورت شفاهي، مشكلات و تظلمات خويش را بيان كند، بنويسد و در آن صندوق بيندازد تا بدين وسيله، به گوش مسؤولان و فرمانداران برسد و در كمترين مدت، به شكايت‌هاي آنها رسيدگي شود. نيازمندان نيز براي اينكه شرمسار نشوند، نيازهاي خود را مي‌نوشتند و در بيت‌القصص مي‌انداختند.80

5ـ اما آنچه دربارة كردار و سيرة ما در عدالت گفتي [بدان كه] خداي عزوجل مي‌فرمايد: ((من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعليها و ما ربك بظلام للعبيد؛81 هر كس كار شايسته‌اي كند، به نفع خويش كرده و هر كس بد كند، بر ضد خود او است و پروردگار تو به بندگان ستم نمي‌كند)) و من از اينكه مبادا در انجام آنچه گفتي كوتاهي كرده باشم، بيشتر ترسانم؛ اما اين‌كه گفتي حق بر آنان سنگين بوده است و به اين سبب از ما جدا شده‌اند، خداوند به خوبي آگاه است كه آنها به سبب ستمي از ما جدا نشده‌اند و پس از اين جدايي، به عدالتي پناه نبرده‌اند؛ بلكه فقط در جست‌وجوي دنيايي بوده‌اند كه از آنها جدا مي‌شود و به يقين، روز قيامت از ايشان پرسيده خواهد شد كه آيا براي دنيا چنين كرده‌اند يا براي خدا؟ و اما آنچه دربارة بخشيدن اموال و جلب رجال گفتي، سيرة ما چنين نيست كه به كسي از درآمد عمومي، چيزي بيش از حقش دهيم و خداوند بزرگ و منزه كه سخنش حق است، فرموده است: ((كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين؛82 چه‌بسا گروه اندكي كه به اجازة خدا بر گروه بسياري پيروز شوند و خداوند با شكيبايان است.))

و بي‌گمان، خداوند محمد(ص) را تنها برانگيخت و پس از اندكي، بر تعداد يارانش افزود و گروهي را پس از زبوني، عزت بخشيد. اگر خداوند اراده كرده باشد كه ما اين امر را سرپرستي كنيم، دشواري آن را بر ما آسان كند و ناهمواري‌هايش را هموار سازد و من از رأي و پيشنهاد تو، تنها آن چيزي را مي‌پذيرم كه باعث رضاي خداوند و خواست او باشد. تو (اي مالك) از امين‌ترين و خيرخواه‌ترين مردم نزد من و از معتمدترين ايشان در نظر من هستي.83

6ـ امير مؤمنان در نامه‌اي به ((اسود بن قطبه)) فرماندار و رييس سپاه ((حلوان)) چنين نوشت:

اما بعد، فان الوالي اذا اختلف هواه منعه ذلك كثيرا من‌العدل؛ فليكن امر الناس عندك في الحق سواء؛ فانه ليس في الجور عوض من العدل، فاجتنب ما تنكر امثاله و ابتذل نفسك فيما افترض الله عليك، راجيا ثوابه، و متخوفا عقابه. واعلم ان الدنيا دار بلية لم يفرغ صاحبها فيها قط ساعة الا كانت فرغته عليه حرسة يوم القيامة، و انه لن يغنيك عن الحق شي ابدا؛ و من الحق عليك حفظ نفسك، و الاحتساب علي الرعية بجهدك، فان الذي يصل اليك من ذلك افضل من الذي يصل بك والسلام.

اما بعد، هرگاه ميل و خواست زمامدار [نسبت به همه] يكسان نباشد، اين روش اغلب او را از عدالت باز مي‌دارد؛ پس بايد كار مردم [خويش و بيگانه، بالا دست و زير دست، توانگر و ناتوان] در حق، نزد تو يكسان باشد؛ زيرا هيچ‌گاه جور و ستم جانشين عدالت نخواهد شد. پس از آنچه براي خويش نمي‌پسندي اجتناب كن و نفس خود را در برابر آنچه خداوند بر تو واجب كرده است، به اميد پاداش و ترس از كيفرش، به خضوع و تسليم وادار ساز. و بدان كه دنيا سراي آزمايشي است كه هر كس ساعتي در آن بياسايد و دست از تلاش بردارد، همين ساعت آسودگي موجب حسرت و پشيماني او در قيامت خواهد شد. و هرگز هيچ‌چيز تو را از حق بي‌نياز نگرداند و از جمله حق‌ها كه بر توست، اين است كه نفس خود را نگاهبان باشي و به اندازة توانت در كار رعيت كوشش نمايي؛ زيرا سود و پاداشي كه از اين راه [از خدا] به تو مي‌رسد، بيشتر از سودي است‌ كه به وسيلة تو [به رعيت] مي‌رسد. والسلام.

7ـ پس از آنكه عمر بن خطاب به دست ((ابولؤلؤ)) كشته شده و پسرش ((عبيد الله)) به خون‌خواهي پدر شمشير كشيد و حرمت‌ها را دريد و ((هرمزان)) ايراني را كه مسلمان بود كشت، آن‌گاه دختر خردسال ((ابولؤلؤ)) و سپس ((جفينه)) نصراني را كشت كه ((سعد بن ابي وقاص)) او را به مدينه دعوت كرده بود و در حمايت و پناه وي قرار داشت. مردم ريختند و شمشير از كف ((عبيد الله)) خارج كردند و ((سعد ابي وقاص)) او را در خانة خود محبوس كرد تا خليفه معين شود و تكليف او را معين سازد. ((عبيد الله)) مي‌گفت: به خدا سوگند، بسياري از بزرگان مهاجر و انصار را كه در ريختن خون پدرم شركت داشته‌اند، خواهم كشت! او تصور مي‌كرد بسياري در توطئة قتل پدرش نقش داشته‌اند.

((عبيد الله)) سه روز در خانه ((سعد)) محبوس بود تا آن‌كه با ((عثمان)) بيعت شد. ((عبيد الله)) را حاضر كردند و ((عثمان)) براي تصميم‌گيري درباره او نظر خواست و گفت با اين مرد كه پردة حرمت اسلام را دريده، چه بايد كرد؟ علي(ع) گفت: بايد او را به سبب قتلي كه مرتكب شده، قصاص كني و او را بكشي. برخي مخالفت كردند و گفتند ديروز ((عمر)) را كشته‌اند و امروز مي‌خواهيد پسرش را بكشيد؟ ((عمرو بن عاص)) گفت: اين واقعه در زماني رخ داده است كه تو هنوز زمام امور مسلمانان را به دست نگرفته بودي تا حق حكم كردن داشته باشي. در آن روز، مسلمانان خليفه نداشته‌اند، پس خون مقتول هدر است! ((عثمان)) گفت: اكنون من زمامدار مسلمانان هستم و چون ((هرمزان)) وارث و خون‌خواهي ندارد و من وارث و خون‌خواه او هستم، از خون ((عبيد الله)) مي‌گذرم و ديه ((هرمزان)) را از دارايي خود مي‌پردازم. علي(ع) گفت: او حرمت‌هاي الهي را دريده و تو نمي‌تواني از او بگذري و بايد كشته شود. ((عثمان)) حق و عدل را زير پا گذاشت و ((عبيد الله)) را رها كرد. علي(ع) به ((عبيدالله)) گفت: اي فاسق، اگر روزي بر تو دست يابم به جرم خوني كه ريخته‌اي، تو را خواهم كشت. زماني كه پس از كشته شدن ((عثمان)) مردم با علي(ع) بيعت كردند، آن حضرت در صدد برآمد كه حق و عدل را درباره ((عبيد الله)) اجرا كند. ((عبيد الله)) از ترس جان به شام گريخت و به ((معاويه)) پيوست و در جنگ صفين به دست سپاهيان امير مؤمنان(ع) كشته شد.84

((ابن اثير)) ياد آور مي‌شود كه برخي از علما گفته‌اند ((عثمان)) زمامداري خود را با ستمگري آغاز كرد و هنوز خلافت خود را شروع نكرده بود كه حدي از حدود خدا را تعطيل كرد و زير پا گذاشت.85

8ـ نقل كرده‌اند كه ((نجاشي)) از شخصيت‌هاي بزرگ و از شاعران آن حضرت، در ماه مبارك رمضان شراب نوشيد و امام(ع) بدون هيچ ملاحظه‌اي او را مجازات كرد و اضافه بر حد شرب خمر، بيست تازيانه ديگر نيز بر او جاري كرد و در پاسخ به اين اعتراض كه چرا بيست تازيانه اضافي؟ فرمود: چون در ماه رمضان جرأت عصيان خدا را كرده‌اي و هتك حرمت اين ماه را نموده‌اي، اين اضافه بر آن است.86 اين رفتار امام(ع) (اجراي حق و عدل به تساوي بر همگان و فرق نگذاشتن ميان دوستان و نزديكان و هواداران خود با ديگران) بر بسياري گران آمد و برآشفتند و كساني از قبايل يمن كه با آن حضرت بودند، به خشم آمدند و از ميان ايشان. ((طارق بن عبد الله)) كه از خصوصي‌ترين دوستان نجاشي بود، نزد امير مؤمنان(ع) آمد و معترضانه گفت: ((اي امير مؤمنان، ما نديده بوديم كه سركشان و فرمانبرداران و اهل تفرقه و اهل جماعت، از زمامداران عادل و سرچشمه‌هاي فضيلت يكسان كيفر ببينند، تا آن‌گاه كه رفتار تو را با برادرم حارث ديدم. تو سينه‌هاي ما را از خشم انباشتي و كارهاي ما را پريشان ساختي و ما را به راهي كشاندي كه هركس رهرو آن باشد، سرانجامش دوزخ است.)) امام(ع) در پاسخ او فرمود:

(و انها لكبيره الا علي الخاشعين( 87 يا اخابني نهد و هل هو الا رجل من المسلمين انتهك حرمه [من حرم الله فاقمنا عليه حدا كان كفارته] ان الله تعالي يقول: (و لا يجرمنكم شنان قوم علي الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوي(.88

((و89به درستي كه آن گران است مگر براي خاشعان)) اي برادر نهدي، آيا نه چنين است كه او يكي از مسلمانان است كه حرمت حكم خدا را رعايت نكرده و پرده دري كرده است و ما نيز حدي را كه كفاره گناه اوست، بر او جاري كرديم؟ خداي متعال مي‌فرمايد: ((دشمني گروهي، وادارتان نكند كه عدالت را رعايت نكنيد، عدالت ورزيد كه به تقوا نزديك‌تر است.))

9ـ از امام صادق روايت شده است كه مردي به منزل امير مؤمنان(ع) آمد و چند روز در آنجا اقامت كرد. آن‌گاه مرافعه‌اي را نزد آن حضرت مطرح كرد كه در آن چند روز مطرح نكرده بود. حضرت فرمود: ((آيا تو طرف نزاع هستي؟)) گفت: ((آري))؛ فرمود:

((از نزد ما برو! زيرا رسول خدا(ص) نهي كرده است كه از طرف نزاع، مهماني شود. مگر اينكه طرف ديگر هم همراه او باشد.))90

10 ـ حضرت علي(ع) شخصاً كارهاي نمايندگان خود را زير نظر مي‌گرفت و بازرس‌هاي آشكار و مخفي بر آنها مي‌گمارد. به‌علاوه خود مردم در كمال آزادي حق داشتند نقاط ضعف نمايندگان را به امام برسانند. يكي از اين شكايات، شكايتي بود از نمايندة امام در فارس، شكايت اين بود كه اين نماينده، ميان خويشاوندان خود با ساير مسلمين فرق مي‌گذارد و به آنها سهم بيشتري مي‌دهد. آن مظهر عدالت به نماينده خود هشدار داد و در نامه‌اي نوشت: نبايد ميان تو و بستگانت و ساير مسلمانان ذره‌اي فرق باشد.91

11ـ هنگامي كه به امير مؤمنان علي(ع) ايراد مي‌گرفتند كه چرا اموال را به طور مساوي تقسيم مي‌كني فرمود: 92

اگر اين اموال ملك شخصي خودم بود به طور يكسان تقسيم مي‌كردم تا چه رسد كه اينها مال خدا و مربوط به همه مردم است؛ بنابراين همة مردم در آن حق دارند: ((لو كان المال لي لسويت بينهم فكيف و انما المال مال الله))

12ـ گروهي از مصلحت‌انديشان خدمت اميرالمؤمنين عليه السلام رسيدند و گفتند: ((فضل الاشراف من العرب و قريش علي الموالي و العجم و من نخاف عليه من الناس و فراره الي معاويه؛ شما به افراد سرشناس عرب و قريش سهم بيشتري بدهيد و بدين‌وسيله آنان را دور خود جمع كنيد؛ زيرا اگر سهم آنان را بر بردگان و غير عرب ترجيح ندهي، ممكن است يا دست به كارشكني بزنند و يا از نزد تو فرار كنند و به معاويه بپيوندند.

امام فرمود:

آيا بيت المال را صرف جذب افراد كنم؟! آيا باج بدهم؟! به [راستي كسي كه با پول طرفدار ما شود. با پول بيشتري كه از سوي ديگر بگيرد، مخالف ما نخواهد شد؛ ما بايد عدالت و مكتب را حفظ كنيم و به جذب افراد از طريق تهديد يا تطميع، نظر نداشته باشيم. من هرگز هيچ كس را بر ديگري ترجيح نمي‌دهم، هر كه خواست بماند و هر كس خواست برود.93

13 ـ مقداري از اموال عمومي را خدمت حضرت علي(ع) آوردند و مردم براي گرفتن آن هجوم آوردند. و امام براي آنكه حيف و ميلي پيش نيايد، ديواري از طناب دور اموال كشيد و به مردم فرمود: از ما فاصله بگيريد، و از آن طناب جلوتر نياييد، سپس خود امام وارد شد و تمام اموال را ميان اموال نمايندگان قبايل آن روز تقسيم نمود. در پايان كار، نگاه امام به ناني افتاد كه در يكي از ظرف‌ها باقي مانده بود. امام دستور داد اين نان را هم همچون تمام بيت المال به هفت قسمت تقسيم نمايند و به هر طايفه سهمي بدهند.94

14 ـ دو كودك دو نوع خط نوشتند و نزد امام حسن(ع) آوردند تا ميان آن دو خط قضاوت كند. در اينجا هر انسان معمولي مسأله را با ديد سطحي نگاه مي‌كند؛ زيرا اولاً مورد قضاوت خط است، ثانياً طرفين قضيه دو كودك هستند. اما كم يا زياد، كودك يا بزرگ، هر چه هست قضاوت است، از اين رو حضرت علي(ع) به امام حسن(ع) هشدار داد كه مواظب قضاوت باش، هرچه امروز قضاوت كني، بايد فرداي قيامت در پيشگاه عدل الهي پاسخگو باشي: ((انظر كيف تحكم فان هذا حكم والله سائلك عنه يوم القيامة.))95

15ـ عقيل برادر حضرت علي(ع) با اطفال رنگ پريده و گرسنه، خدمت برادرش امير المؤمنين(ع) رسيد و تقاضاي سهم بيشتري از بيت المال كرد. طبيعي است كه هر برادري با ديدن كودكان گرسنة برادر خود، تحت تأثير قرار گيرد؛ ولي امام(ع) با قاطعيت جواب منفي داد. و براي آن كه فلسفة جواب منفي خود را به برادر بفهماند، آهن گداخته‌اي به بدن عقيل نزديك كرد و فرمود همان‌گونه كه تو از نزديك شدن به اين آهن مي‌ترسي، من هم از عذاب قيامت مي‌ترسم.96

16ـ معمولا افراد سرشناس و مشهور براي خريد اجناس يا خود به بازار مي‌روند و يا اگر كسي را بفرستند، به فروشنده اعلام مي‌كنند كه ما جنس را براي فلان شخصيت مي‌خواهيم تا هم جنس از نوع بهتري بدهند و هم ارزان‌تر حساب كنند! و در مواردي اين عمل ممكن است سر از رشوه يا سوء استفاده از مقام درآورد و سبب شود تا در بازار مسلمين، تبعيضاتي صورت گيرد كه بهترين جنس را گروهي با قيمت مناسب استفاده كنند و افراد گمنام اجناس متوسط را با قيمت بيشتري مصرف كنند.

اما حضرت علي(ع) سعي مي‌كرد يا شخصاً از افرادي كه او را نمي‌شناسند جنس بخرد و يا اگر كسي را به بازار مي‌فرستاد، تلاش مي‌كرد فروشنده متوجه نشود كه آن شخص براي چه كسي خريداري مي‌كند.97

17ـ حضرت علي(ع) بيت المال را تقسيم مي‌كرد، طفلي از نوه‌هاي امام آمد و چيزي برداشت و رفت.

در اينجا هر پدري ممكن است مسأله را ناديده بگيرد؛ ولي امام سراسيمه به دنبال طفل دويد و آن را از دستش گرفت و به بيت المال برگردانيد.

مردم به حضرت گفتند اين طفل هم سهمي دارد. امام فرمود: هرگز! بلكه تنها پدرش سهمي دارد، آن‌هم به قدر سهم هر مسلمان عادي هرگاه آن را گرفت، به هر قدر كه لازم بداند به آن طفل خواهد داد.98

البته اين نوع سخت گيري مربوط به بيت المال بود. اما در بخشيدن اموال شخصي خود، سخاوت امام در حدي است كه حتي معاويه مي‌گويد اگر حضرت علي دو اطاق داشته باشد، يكي پر از كاه و ديگري پر از طلا، براي او بخشيدن هر دو يكسان است.

18ـ حضرت علي(ع) به ((محمد بن ابي بكر)) كه نماينده امام در مصر بود، چنين نوشت: ((وآس بينهم في اللحظة و النظرة99؛ در تمام ملاحظات و نگاه‌هاي خود، مساوات را مراعات كن.))

19ـ حضرت علي(ع) در بخشنامه‌اي به نمايندگان خود چنين نوشت: ((ادقوا اقلامكم))؛ نوك قلم خود را تيز كنيد ((و قاربوا بين سطوركم))؛ و در نوشتن ميان سطرها فاصله زياد نگذاريد ((و احذفوا من فضولكم))؛ وحرف‌هاي اضافه را حذف كنيد ((واقصَد المعاني))، و به جاي عبارت پردازي، به بيان مطلب اكتفا كنيد. ((و اياكم و الاكثار))؛ و از پرنويسي و مصرف اضافي كاغذ خودداري كنيد. ((فان اموال المسلمين لا تحتمل الاضرار))؛ چون اين كاغذها از بيت المال است و بيت المال تحمل ضرر را ندارد.100

حضرت علي(ع) در خطبه 224 بيان جالبي درباره اهميت عدالت و فرار از ظلم دارند و در همان خطبه مي‌فرمايد:

به خدا سوگند، اگر اقاليم هفتگانه 101 را به من دهند تا خدا را معصيت كنم در اينكه پوست جوي از دهان مورچه بگيرم، حاضر نيستم. به خدا سوگند، اگر شب تا صبح به روي تيغ‌هاي تيز مرا بغلطانند، براي من بهتر است از اينكه در پيشگاه خدا و رسول گرامي او از ستم‌كاران محسوب شوم.

20ـ طلحه و زبير به محضر امام اميرالمومنين رسيدند و گفتند ((عمر)) سهم ما را از ديگران بيشتر ميداد و با اين جمله اشاره كردند كه شما هم سهم بيشتري به ما بدهيد. حضرت فرمود: پيامبر چه به شما ميداد؟ ساكت شدند و آن وقت فرمود آيا پيامبر اسلام بين مسلمانان، مساوي تقسيم نميكرد؟ گفتند: آري. امام فرمود: آيا من راه پيامبر را انتخاب كنم يا روش عمر را؟ گفتند البته راه پيامبر را. امام فرمود پس چرا شما انتظار سهم بيشتري داريد؟ گفتند به خاطر اين‌كه ما هم سابقة بيشتري در اسلام آوردن داريم و هم قرابت و نزديكي ما به پيامبر بيشتر است و هم در سختيها و مشكلات بيشتر شركت كرده‌ايم! امام فرمود: من در هر سه موضوع بر شما مقدم هستم؛ زيرا هم قبل از شما به پيامبر ايمان آوردهام و هم داماد و پسر عموي او هستم، و هم از شما در جنگها بيش‌تر شمشير كشيده‌ام؛ لكن به خدا سوگند، با اين همه امتيازات، سهم من كه رييس حكومت اسلامي هستم با سهم اين كارگر كه در اين گوشه كار ميكند يكسان است.102

21ـ حضرت اميرالمؤمنين علي(ع) در كوفه، مركز حكومت خود، مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: اي مردم كوفه! اگر ديديد كه من از شهر شما بيرون رفتم به غير از آن وضعي كه قبلاً داشتم، مثلاً لباس و خوراك من يا مركب و غلام من عوض شده و در مدت حكومتم زندگي مرفهي براي خود درست كردهام، بدانيد كه در حكومت، به شما خيانت كردهام:

كان علي(ع) يقول يا اهل الكوفة اذا انا خرجت من عندكم بغير راحلتي و رحلي و غلامي فلانٌ فانا خائن...103

22ـ در زمان حكومت عمر، شخصي از حضرت علي(ع) نزد قاضي وقت شكايت كرد. دو طرف نزاع در دادگاه حاضر شدند. قاضي كه بايد در گفتار و حتي در نگاه كردن و نام بردن ميان دو نفر يكسان عمل كند، در اينجا ميان امام و ديگري، در نام بردن فرق گذاشت و نام امام را محترمانه و با كنيه، ولي ديگري را با اسم سادهاش صدا زد. امام عصباني شد و دادگاه را ترك كرد و فرمود قاضي عادل نبايد ميان دو طرف دعوا فرق بگذارد؛ تو در نام بردن ميان ما فرق گذاشتي و مرا با احترام خاصي خطاب كردي؛ اين دادگاه اسلامي نيست.104

23- حضرت علي(ع) پس از ضربت خوردن، در وصيت خود به دو فرزند عزيزش امام حسن و امام حسين(ع)، در ضمن رهنمودهايش ميفرمايد: ((لا تقتلنّ بي الا قاتلي)) به خاطر شهادت من، دست به قتل عام نزنيد؛ بلكه تنها همان قاتل من ابن ملجم را بكشيد. سپس ميفرمايد: ((فاضربوه ضربة بضربة))؛ يعني او يك ضربت به من زد، شما هم يك ضربت به او بزنيد.105 آري، اميرمؤمنان علي(ع) در خون خود مي‌غلطد، ولي از مدار عدالت بيرون نمي‌زند.

24- حضرت علي(ع) در مدتي كه چند همسر داشت، حتي اگر ميخواست وضو بسازد، در خانة زني كه نوبت او نبود وضو نميگرفت.106

25ـ حضرت علي(ع) ميفرمايد: ((ان للاقصي مثل الذي للادني؛107 براي دورترين نقاط كشور بايد همان قدر تقسيم شود كه براي نزديكترين نقاط تقسيم ميشود)). بودجة مملكت بايد به طور يكسان صرف تمام مردم بشود و نبايد كساني كه به مركز حكومت نزديكترند از سهم بيشتري بهره‌مند شوند.

26ـ زني كه مرتكب فحشاء شده بود، به دادگاه حضرت علي(ع) احضار شد. امام پس از برسي كامل دستور داد حكم خدا اجرا شود. قنبر كه از ياران حضرت بود، مسؤول اجراي حكم شد؛ ولي از شدت عصبانيت، سه ضربه شلاق اضافه زد. همين كه امام از ماجرا مطلع شد، شلاق را از او گرفت و قنبر را خوابانيد و همان سه ضربه شلاق اضافي را به او زد. 108

27ـ سوده، دختر عماره همداني، به نزد حضرت مي‌آيد تا گزارشي از كاركرد كارگزار امام در شهر خود ارائه دهد. در اين هنگام، امام در حال گزاردن نماز بوده است. نماز را كوتاه مي‌كند و از سوده مي‌پرسد حاجتي داري؟ سوده گزارش خود را از كارگزار ادارة خراج و ماليات ارائه مي‌دهد.

امام(ع) از اين گزارش، بسيار اندوهگين مي‌شود و چشمانش اشكبار مي‌گردد. در حال گريه، رو به آسمان مي‌كند و مي‌گويد:

اللّهم انت الشّاهد علي و عليهم و أنّي لم آمرهم بظلم خلقك.

بار خديا، تو بر من و آنان گواهي. من آنان را بر ستم به آفريده‌هاي تو فرمان نداده‌ام.

امام، پس از اين فراز، قطعه پوستي را بيرون مي‌آورد و بر آن، ابتدا اين آيه شريفه را مي‌نويسد: (قد جاءتكم موعظة من ربّكم(109 و آن‌گاه مي‌افزايد:

هرگاه نامة مرا خواندي، از آنچه در دست توست، از جهت كارگزاري ما [زكات و ماليات] نگهداري كن، تا از سوي ما كسي به نزد تو آيد و آن را بگيرد.110

28ـ ابن هرمه، كارگزار امام اميرالمؤمنين در اهواز، به خاطر خيانتي كه انجام داده بود،

به شدت كيفر شد. امام به رفاعة بن شداد، قاضي اهواز نوشت:

((زماني كه نامه‌ام را خواندي، ابن هرمه را از بازار بر كنار كن، و در برابر مردم، قرارش ده. او را به زندان بيفكن و خيانت وي را اعلام كن... .

در روز جمعه،‌ او را از زندان بيرون آور، سي و پنج ضربة شلاق بر او بزن و در بازارها بگردان. هركسي شاهدي آورد و سوگند ياد كرد كه مالي از او گرفته، از محل در آمد ابن هرمه، برابر آنچه گواهي داده شده، بپرداز. آن‌گاه او را به زندان بازگردان، در حالي كه سرزنش شده باشد. پايش را به بندكن... و نگذار كسي بر او وارد شود كه به وي دفاع بياموزد و به او اميد نجات بدهد. اگر به تو خبر رسيد كه كسي به او چيزي ياد داده، كه به مسلماني زيان مي‌رساند، او را با شلاق بزن و به زندانش بيفكن، تا از كار خود توبه كند... حقوق اين خائن را قطع كن.))111

29ـ هنگامي كه عثمان كشته شد و بين اميرالمؤمنين علي [ع] و معاويه جنگ در گرفت ((عبيد الله بن حر جعفي)) به‌خاطر محبتي كه معاويه به عثمان داشت، به او پيوست و در جنگ صفين به همراهي ((مالك بن مسمع)) در سپاه معاويه حضور يافت و پس از‌ آن، در شام، نزد معاويه اقامت گزيد، در حالي‌كه همسرش در كوفه زندگي مي‌كرد. چون عدم حضور عبيدالله در خانه طولاني شد، برادر عبيدالله، همسر او را به عقد مردي كه نامش ((عكرمة بن الخبيص)) بود درآورد.

زماني كه خبر اين ازدواج به عبيدالله رسيد، از شام بازگشت و از عكرمة نزد [اميرالمؤمنين] علي [ع] شكايت نمود. حضرت به او فرمود: دشمن ما را بر ما غلبه دادي و خيانت كردي. عبيدالله گفت: آيا بودن من در ركاب دشمنان تو، تو را از قضاوت عادلانه باز مي‌دارد؟ حضرت فرمود: نه! آنگاه داستانش را براي حضرت بازگو كرد. حضرت همسرش را در حالي‌كه حامله بود به او برگرداند و چون باردار بود، او را پيش شخص مورد اعتمادي گذاشت تا وضع حمل نمود. پس از وضع حمل، فرزند را به عكرمه داد و زن را به عبيدالله بازگرداند. عبيدالله به شام مراجعت كرد و در آنجا ماندگار شد تا علي [ع] به شهادت رسيد.112

30 ـ علي بن ربيعه مي‌گويد: جعدة بن هبيرة [پسر ام هاني، خواهر علي(ع)] به محضر اميرالمؤمنين علي [ع] آمد و گفت: اي اميرمؤمنان! دو نفر نزد شما مي‌آيند، يكي از آنها شما را از جان و مال و خانوادة خود بيشتر دوست دارد؛ ولي ديگري آن‌قدر شما را دشمن مي‌دارد كه اگر قدرت پيدا كند، حتما شما را مي‌كشد. پس آيا شما به نفع اين قاتل خود (اگر حق با او باشد) و به ضرر دوستت قضاوت مي‌كني؟

راوي مي‌گويد: همين كه آن‌حضرت اين كلام را از جعده شنيد، با كف دست به سينه او زد و گفت:

اين چيزي است كه اگر براي من پيش آيد، براي رضاي خدا به حق حكم خواهم كرد.113

31 ـ زُهَري گويد: روزي نزد عمر بن عبدالعزيز بودم كه شخصي نامه‌اي از جانب يكي از كارگزاران او به نزدش آورد. آن كارگزار در نامة خود نوشته بود: شهر نيازمند آباداني و اصلاح است. زُهَري گويد: در اين هنگام، من به عمر بن عبدالعزيز گفتم: يكي از كارگزاران علي بن ابي طالب(ع) نامه‌اي با همين مضمون به آن‌حضرت نوشت. حضرت(ع) در جواب نامه چنين نوشت:

امّا بَعدُ فحّصنها بالعدل و نقّ طرقها من الجور.

اما بعد... با عدالت و جلوگيري از ظلم به اصلاح شهر همت گمار.

عمر بن عبدالعزيز هم همين جواب را به كارگزار خود نوشت.114

32ـ ما اصبح بالكوفة احد الا ناعما، ان ادناهم منزلة لياكل البر و يجلس في الظل و يشرب من ماء الفرات.115

امروزه هيچكس در كوفه نيست كه زندگي او ساماني نيافته باشد. پايين‌ترين افراد نان گندم مي‌خورند و خانه دارند و از بهترين آب آشاميدني استفاده مي‌كنند.

------------------

پي نوشت ها :

1 . مفاتيح الجنان، زيارت حضرت صاحب الامر(عج)، ص 969.

2 . كمال الدين، ج 1، صص 499 - 506؛ بحارالانوار، ج 52، ص 310.

3 . مفاتيح الجنان، دعاي امام رضا(ع) براي امام زمان(عج)، ص 994.

4 . بر اساس بررسي مؤلف كتاب ((منتخب الاثر)) در منابع و مصادر شيعه و اهل سنت نزديك به 130 حديث، دلالت بر اين دارد كه امام مهدي(ع) زمين را پس از آنكه از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد آكنده مي‌سازد. ر.ك: منتخب‌الاثر، صافي گلپايگاني، ص 478.

5 .عدل برابري بازده با داده و هماهنگي تكليف با طاقت و امكان است كه در واقع، معناي اين آيه است: (لايكلف الله نفساً الا ما آتيها( يا ( الا وسعها( ؛ تكليف برابر با وسعت و برابر با داده است. (و ان الله يامر بالعدل( دستور خدا هماهنگ با طاقت و امكان، و دادة اوست و خدا دستور مي‌دهد كه اينگونه برخورد كنيد و رابطه بر قرار نماييد. بيش از توان و طاقت، مطالبه نداشته باشيد كه در روايت است: تمامي تكاليف پايين‌تر از حد طاقت‌ هستند. (از جامعة ديني تا حكومت ديني، علي صفايي)

6. امام صادق(ع) مي‌فرمايد: ((ثلاثة اشياء يحتاج الناس طراً اليها : الامن والعدل والخصب))؛ سه چيز است كه همة انسان‌ها نيازمند آنند: امنيت، عدالت و رفاه و فراواني.

7 . روزنامة توسعه، دوره جديد، شماره 900.

8 . سرمقاله روزنامة كيهان، سال شصت و سوم، شماره 18036.

9. رونامة كيهان، 29/4/1381.

10. هفته‌نامه عبرت‌هاي عاشورا، شماره 18، شهريور 1383.

11 . منتخب الاثر، ص 478.

12 . غيبت شيخ طوسي، ص 114؛ بحارالانوار، ج 51، ص 75.

13 . الزام الناصب، ص 180.

14 . نهج‌البلاغه، صبحي صالح، ص 195.

15 . غيبت نعماني، ص 124؛ بحارالانوار، ج 51، ص 29 و ج 52، ص 351.

16 . بحارالانوار، ج 51، ص 29 و ج 52، ص 351، منتخب الاثر، ص 310.

17 . بحارالانوار، ج 52، ص 374.

18 . الامام المهدي، ص 271.

19 . غيبت شيخ طوسي، ص 120؛ الامام المهدي، ص 57.

20 . منتخب‌الاثر، ص 308؛ بحارالانوار، ج 52، ص 338.

21. كيمياي محبت، ص 41، به نقل از سرماية سخن، ج 1، ص 611.

22. امام صادق(ع)، الارشاد شيخ مفيد، ص 391.

23. امام صادق(ع)، الغيبه، شيخ طوسي، ص 277.

24. پيامبر اكرم(ص)، منتخب الاثر، ص 491.

25. بحار الانوار، ج 52، ص 352.

26. الشموس المضيئه، ص 172.

27. معجم احاديث امام مهدي(ع)، ج 1، ص 258.

28. همان، ج 1، ص 23، ح 138؛ كمال الدين؛ ج 2، ص 411.

29. بحار الانوار، ج 40، ص 336؛ كافي، ج 1، ص 411.

30. اسعاف الراغبين، ص 145.

31. كشف الغمة، ج 3، ص 262، بحارالانوار، ج 51، ص 82.

32. الزام الناصب، ص 177.

33. بحارالانوار، ج 52، ص 382.

34. ((ابو محمد سفيان بن عيينه بن ابي عمران هلالي)) از علما و زهادي است كه بزرگان و رجاليون اهل سنت وي را توثيق كرده، حديث و روايت او را صحيح دانسته‌اند. اصل وي از كوفه است.

35. تذكره السامع و المتكلم في ادب العالم و المتعلم، بدر الدين محمد بن ابراهيم سعد الله بن جماعه الكناني، تحقيق السيد محمد هاشم الندوي، دار الكتب العلميه، بيروت، ص 2. (به نقل از سيرة نبوي (سيرة مديريتي)، دلشاد تهراني)

36 . نهج‌البلاغه، خ 94.

37 . مستدرك الوسائل، ج 11، ص 317.

38 . پيامبر رحمت، ص 107.

39 . تحف‌العقول، ص 10.

40 . نهج‌الفصاحه، ص 192.

41 . بحارالانوار، ج 77، ص 165.

42 . بحارالانوار، ج 75، ص 352.

43 . نهج‌الفصاحه، ص 306.

44 . نهج‌الفصاحه، ص 265.

45 . بحارالانوار، ج 75، ص 351.

46 . تحف‌العقول، ص 33.

47 . همان.

48 . نهج‌الفصاحه، ص 789.

49. صحيح مسلم، ج 11، ص 187.

50. كافي، ج 7، ص 254؛ وسائل الشيعة، ج 18، صص 332 ـ 333.

51. سيره ابن هشام، ج 2، صص 266 ـ 267.

52. ر.ك: بحار الانوار، ج 22، صص 508 ـ 509؛

53. نهج البلاغه، نامه 9.

54 . بحار الانوار، ج 77، ص 109.

55 . اصول عقايد، محسن قرائتي، ص 116.

56.انعام، آيه 52.

57.وسائل الشيعة، ج 8، ص 499.

58 . تفسير قمي، ج 2، ص 192، در تفسير آيه 28 سوره احزاب.

59 . بحارالانوار، ج 96، ص 214.

60 . نهاية المسؤول في رواية الرسول، ترجمه و انشاي عبدالسلام بن علي الابرقوهي، ج 1، ص 336، به نقل از نظرية عدالت، ص 189.

61 . همان، 339.

62 . الدرالمنثور، ج 5، ص 380 به نقل از نظريه عدالت، ص190.

63 . نهج‌البلاغه، نامه 53.

64 . بحار الانوار، ج 100، ص 348.

65 . امام علي(ع) صداي عدالت انسانيت، جرج جرداق مسيحي، ترجمه سيد هادي خسروشاهي، ج 1، ص 62 و 63.

66 . نهج البلاغه، خطبه 33.

67 . همان، كلام 131.

68 . غرر الحكم، ج 1، ص 40.

69 . همان، ص 46.

70 . نهج‌البلاغه، حكمت 437.

71 . همان، حكمت 374.

72 . غررالحكم، ص 37.

73 . غرر الحكم، ج 6، ص 74.

74 . همان، ج 2، ص 178.

75 . همان، ج 3، ص 219.

76 . به نقل از ((موسوعة الامام علي بن ابي‌طالب(ع)))، محمدي‌ري‌شهري، صص 315-320.

77 . مناقب آل ابي‌طالب، ج 2، ص 108؛ تهذيب الاحكام، ج 10، ص 151.

78 . النظام السياسي في الاسلام، باقر شريف قرشي، ص 210.

79 . الغارات، ج 1، ص 125 و 124؛، تاريخ مدينة دمشق، ج 42، ص 487؛ تاريخ الخلفاء، ص217.

80 . الاوائل، ص 142؛ العقد الفريد، ج 1، ص 203؛، شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد، ج 17، ص 87؛ قلقشندي، صبح الاعشي، ج 1، ص 44.

81 . فصلت، آيه 46.

82 . بقره، آيه 249.

83 . الغارات، ج 1، ص 73-71؛ شرح ابن الحديد، ج 2، ص 198 و 197.

84. الطبقات الكبري، ج 3، صص 355 ـ 356؛ تاريخ الطبري،‌ج 4، ص 239؛ الكامل في التاريخ، ج 3، صص 75 ـ 76.

85. اسد الغابة، ج 3، ص 424.

86. الكافي، ج 7، ص 216؛ وسائل الشيعة، ج 18، صص 474 ـ 475.

87. ‌بقره : آيه 45.

88. مائده: آيه 8.

89. بحار الانوار، ج 41، صص 9 ـ 10.

90. كافي، ج 7، ص 413. من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 14 (از رسول خدا(ص).

91 . نهج البلاغه، عبده، جلد 3، ص 76.

92 . نهج البلاغه، خطبه 126.

93. بحار الانوار، طبع قديم، ص 108 به نقل از اصول عقايد، محسن قرائتي، ص 113.

94 . بحار الانوار، ج 41 ، ص 136.

95 . مجمع البيان، ج 3 ، ص 64.

96 . نهج البلاغه، صبحي صالح، ص347.

97 . اصول عقايد، محسن قرائتي، ص 119.

98 . حياة الامام الحسن، باقر شريف القريشي، ج 1، ص 388.

99 . نهج البلاغه، صبحي صالح، نامه 27 ، ص 383.

100 . بحارالانوار، ج 41، ص 105.

101 . همان‌گونه كه امروز كره زمين را به چند قاره تقسيم نموده‌اند، در سابق مناطق مسكوني كره را به هفت اقليم تعبير مي‌كردند.

102 . بحارالانوار، ج 41. ص 116.

103 . بحارالانوار، ج 41، ص137.

104 . صوت العداله الانسانية، به نقل از داستان راستان.

105 . نهج البلاغه، صبحي صالح، ص422.

106 . اصول عقايد، محسن قرائتي، ص 136.

107 . نهج البلاغه، صبحي صالح، ص 438.

108 . از شمارة 10 تا 26 به نقل از اصول عقايد، محسن قرائتي، صص 110 ـ 137.

109 . يونس، آيه 58.

110 . نهج‌السعاده، ج 4، 144.

111 . نهج‌السعاده، ج 5، ص 36.

112 . الكامل في التاريخ ، ج 3، به نقل ازموسوعة الامام علي بن ابي طالب (ع)، ج 4 ص 225.

113 . تاريخ دمشق، ج 42، ص 488، به نقل از همان ص 277.

114 . تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 306، به نقل از همان.

115 . بحار الانوار، ج 41، ص 105.